

نمادهای حماسه عاشورا در شعر معاصر پارسی و عرب

عزیزالله سالاری / دانشیار دانشگاه صدا و سیما / aminsalar66@gmail.com

تاریخ وصول: ۱۳۹۵/۱۰/۱۵ / تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹۶/۰۶/۰۹

چکیده

حماسه عاشورا در سال ۶۱ هجری قمری، برشی فاخر، مانا، مقدس و رهایی‌بخش بوده که هیچ رخدادی در تاریخ انسان از زوایای گوناگون قابل قیاس با آن نیست. مظلومیت، پاکی و پیراستگی، حقانیت، خدایی بودن، اخلاص، آزادگی، دلیری، فداکاری، شوریدگی و شرایط عطش و آتش و قحط آب و محرومیت کودکان و اندک بودن یاران امام حسین علیه السلام از سویی و وارونه این ویژگی‌ها در جبهه مقابل از دیگر سو، نمایه‌ای زیبا و پرجاذبه از عاشورا نمایان ساخته که بنابه گفتار سالار شهیدانش، یارانی و فایضه‌تر و بهتر از آنان سراغ نداشته و به گزارش قافله‌سالار اسیرانش: «به خدا جز زیبایی ندیدم». این حماسه بشکوه به نمادهایی ارزشمند شهره گردیده که هنر و ادب جوامع مسلمان و مؤمنان و آزادگان غیرمسلمان را زینت می‌بخشد. نمادهای عاشورا به سه گونه تقسیم می‌شوند: نمادهای مادی و طبیعی مانند: آینه، خورشید، آب، شیر، گل‌های سرخ (شقایق، لاله، ارغوان) و... نمادهای دینی و آیینی چونان: ثارالله، ذبیح، ذبح عظیم، سربهداری و انال‌الحق، مظلومیت و پیروزی خون بر شمشیر و... و نماد اسطوره‌ای همانند سیاوش، ققنوس، عنقا، مجنون و لیلی، قیصر، یوسف، گرگ و... در مقاله حاضر از نمادهای طبیعی یادشده سخن رفته است، صفا، نورانیت و سترگی، عطش و ایثار، دلیری و شهادت‌پیشگی و خلاصه، جلوه‌های معنوی، حماسی و ارزشی در حماسه جاوید کربلا از نگاه شعر معاصر پارسی و عربی، به گونه‌ای تطبیقی بیان شده است.

کلیدواژه‌ها: نماد، عاشورا، شعر پارسی معاصر، شعر عربی معاصر.

مقدمه

رمزها و نمادهای عاشورایی در عرصهٔ دو زبان پارسی و عربی در اشعار دوران معاصر، بسیار برجسته و قابل تأمل می‌نماید. واقعهٔ عاشورا در خطهٔ نینوا، برشی فاخر، مانا، رازآلود و مقدس است که بر تاریخ پس از آن رخداد (سال ۶۱ ق) به شدت اثرگذار بوده است. این واقعه، نخست در میان اهالی تشیع و سپس مؤمنان و آزادگان دیگر مذاهب، واقعه‌ای محوری، کلیدی و بی‌بدیل بوده که درس‌آموز جوامع انسانی است و مجموعه‌ای از آموزه‌های حیات‌بخش، رهنمودهای رهایی‌ساز، تعالی‌بخش از ارزش‌ها، تعالیم قدسی، معنوی و شورآفرین، به گونه‌ای جاودانه و روزافزون از آن سرچشمه می‌گیرد. عاشورا، نمایه‌ای حماسی، دلاویز، غنی و پربرابر بوده که نقاش و نگارگرش، ابرانسانی در اوج ارزش، دانش، شور و فداکاری است. عاشوراییان که اهل بیت و رهیاران سالار شهیدانند، در گذرگاه تاریخ و گسترهٔ روزگاران بی‌همتا بودند، به گونه‌ای که امامشان علیه السلام فرمود: «فانّی لا اعلم اصحاباً اوفی و لا خیراً من اصحابی؛ من یارانی وفادارتر و بهتر از یاران خود نمی‌شناسم». (شیخ مفید، ۱۴۱۳، ج ۲، ص ۹۱)

این نمایهٔ پربرابر و استثنایی، به سبب ویژگی‌های عرفانی، اخلاقی و حماسی حیرت‌انگیزش در جبههٔ حسین بن علی علیه السلام و شرایط غم‌آلوده و مظلومانه‌اش چون: قحط آب و عطش و آتش و شمر و شمشیر و سینه و سنان و ضجه و زجر و زنجیر و زنان و کودکانش و نیز سنگ‌دلی و رنگ و نیرنگ و ناجوانمردی جبههٔ مقابل، از هر تابلوی دیگری مانا تر و شگفت‌آورتر است. از این روست که سراینندگان ملل و نحل گونه‌گون، از زوایای مختلف، زبان به سرایش و ستایش آن گشوده‌اند؛ به گونه‌ای که اشعار مدح و منقبت و مرثیت عاشورا و اهالی آن، از نظر کمی و کیفی، بر همهٔ موضوعات و عنوان‌های دیگر پیشی گرفته و فزونی یافته است. عاشورا نمادهایی دارد که شاعران پارسی و عربی درباره آن‌ها به سرایندگی پرداخته‌اند. پاره‌ای از آن نمادها مانند نخل، سیب، خورشید، گل سرخ، شیر، آب و عطش و آینه، طبیعی و مادی‌اند و پاره‌ای چون: تارالله، ذبیح، سربهداری،

مظلومیت، پیروزی خون بر شمشیر، آزادگی و انال‌الحق، نمادهای دینی و فرامادی می‌نمایند و برخی هم مانند یوسف، گرگ، یعقوب، سیاوش، قیصر، ققنوس، عنقا، فرهاد و شیرین و مجنون و لیلی، نمادهای اسطوره‌ای به شمار می‌آیند. در این مقاله که از منظر شعر پارسی و عربی به حماسه عاشورا نگریسته‌ایم، بنابه گزیده‌نویسی، تنها به پنج نماد از نمادهای طبیعی آن حماسه بزرگ می‌پردازیم. درباره پیشینه این پژوهش، مقاله مستقلی سراغ نداریم و تنها صفحاتی از برخی کتاب‌های عاشوراپژوهی، به شکل جسته و گریخته به این موضوع اختصاص یافته است.

نمادهای حماسه عاشورا در شعر معاصر پارسی و عرب

طرح بحث

طبع شاعرانه و آغازین هر سراینده‌ای، رو به سوی طبیعت و پدیدارهای طبیعی دارد. گل‌ها، درختان، کوهساران، جنگل، دریا، رود، چشمه، خورشید، ماه، ستاره، سپهر، کهکشان، فلک، گردش روزگار، سپیده‌دم، نور، ظلمت، روز، شب، سایه، شفق، فلق، نخل، سرو، شقایق، لاله، حیوانات، آینه، چشمه، شبنم، آبشار، شن، ماسه، سنگ، باد، نسیم، باران، طوفان، غبار، آب، آتش، ابر، گودال، دشت، کویر، اشک، خون و... همه نشانه‌ها و یا نمادهای احساس برانگیز و گویایی است که در اشعار پارسی و عربی معاصر، برای تبیین رویدادهای عاشورا به کار بست می‌شود. حکایت‌ها و دلالت‌هایی که از چنین نمادهایی به گونه‌ای همسان در دو زبان یادشده بهره می‌گیرند، پستی و بلندی دو سطح متقابل از ارزش‌ها در داستان کربلا، نمادهای مختلف مذکور را از دل و جان و احساس سراینندگان، روانه‌واژگان و تصویرسازی‌ها، کنایات، استعارات و تشبیهات می‌کند. در این باره، شاعران ایران و عرب در قالب‌های گونه‌گون به هنرورزی و ادب‌پروری پرداخته‌اند.

۱. نماد آئینه

الف) نماد آئینه در شعر معاصر پارسی

همان‌گونه که بیدل دهلوی را شاعر آئینه‌ها گفته‌اند (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۴)، شاعران روزگار انقلاب اسلامی به این سو، بیش‌تر متأثر از مولانا بیدل هستند و به ویژه از کلیدواژه‌های اصلی او مانند آئینه و حیرت بهره می‌گیرند. از میان ده‌ها سراینده بیدل‌گرا، می‌توان به احمد عزیزی، سیدحسن حسینی، قیصر امین‌پور، سلمان هراتی، پرویز عباسی داکانی و یوسفعلی میرشکاک اشاره کرد. بیدل در غزل شیوا و شهره‌اش در باره کربلا می‌گوید:

کیست در این انجمن محرم عشق غیور
ما همه بی‌غیرتیم، آینه در کربلاست
(بیدل دهلوی، ۱۳۷۶، ص ۶۶۷)

بی‌گمان احمد عزیزی، بیدل‌گراترین شاعر معاصر است که با الگوبرداری و سرمشق گرفتن از مولانا عبدالقادر بیدل، بیش از همه شاعران معاصر، به واژه آئینه عنایت دارد و صدها بار به ویژه در کتاب‌های شرحی آواز، کفش‌های مکاشفه، روستای فطرت و قوس غزل، از این واژه یاد کرده است. او در نسبت خویش با بیدل می‌گوید:

من حافظ سعدی شدم من بیدل بعدی شدم
باید که بر ملک سخن یک عمر خاقانی کنم
آئینه می‌خیزد ز من پروانه می‌ریزد ز من
صحرا صدف گردد اگر یک گوهر افشانی کنم
(عزیزی، ۱۳۸۶، ص ۳۳)

یا:

پنج تن مثل ستون در دین ماست
چارده آئینه پاک و صیقلی
چارده آئینه در آیین ماست
یازده آئینه از نسل علی

(عزیزی، ۱۳۹۰، ص ۵۰۷)

گاه در آئینه باران می‌گرفت
دشت رنگ سرداران می‌گرفت
(عزیزی، ۱۳۶۸، ص ۹۸)

عزیزی در کتاب خورشید از پشت خیزران، چونان بیدل دهلوی، امام حسین علیه السلام را

آئینه‌دار غیرت می‌خواند:

حسین آینه‌دار غیرت آمد جهان از کربلا در حیرت آمد

(همو، ۱۳۸۱، ص ۲۰)

وی در شعر «خون حنا»، بیدلانه غیرت و آینه و حسین را در این بیت می‌آورد:
غیرت آینه چیست جلوۀ رخسار دوست رنگ تعلق زدود هر که حسین آشناست
(همان، ص ۲۳)

عزیزی در این باره سنگ تمام گذاشته، درباره کاروان سالار شهیدان می‌گوید:
جز حسین بن علی آینه نیست این قدر در تشنگی حیران عشق
(همان، ص ۲۶)

محمدی نیکو در غزل عاشورایی‌اش، اصحاب امام حسین علیهم‌السلام را از نظر سلم و صدق و صفا، به صفی از آینه تشبیه می‌کند که خداوند نورالانوار در یکایک آنان می‌درخشد:
یاورانت صفی از آینه بودند و خوش آن روز که در خشید خدا در همه آینه‌هایت
(گلمرادی، ۱۳۶۹، ص ۱۶۲)

آینه مظهر زلالی، صفا، صدق و سلام، فروزانی و روشنی است که گویی همه ارزش‌ها، راستی‌ها، شکوهمندی‌ها و حقایق را با خود دارد.

رضا اسماعیلی هم به سان محمدی نیکو، از آینه شدن امام حسین علیهم‌السلام می‌گوید که خورشیدها و خورشیدترین‌ها در او درخشیده‌اند:

آینه شدی تا که خدا در تو درخشید خورشیدترین حادثه‌ها در تو درخشید
(گلمرادی، ۱۳۷۹، ص ۳۰)

قیصر امین‌پور هم با این نگاه بیدلانه، حماسه حضرت عباس علیهم‌السلام را به تصویر می‌کشد:
هفت آسمان افتاد در آینه آب تا لحظه‌ای رد نگاهت را ببوسد
(امین پور، ۱۳۸۲، ص ۱۰۲)

در عرصه شعر نو هم سیدعلی موسوی گرمارودی در شعر «خط خون» - که سروده‌ای عاشورایی به شمار می‌آید - از نماد آینه گفته است:

خون تو شرف را سرخگون کرده است / شفق آینه‌دار نجابتت / و فلق محرابی که تو در آن
نماز صبح شهادت گزارده‌ای. (گلمرادی، همان، ص ۱۷۲)

ضیاء‌الدین ترابی هم در وصف دلیری‌های حضرت عباس علیه السلام، شرافت و بلندای عشق و
اینارش را به آینه مانند می‌کند:

گردی سوار می‌رسد / از پشت نخل و آب / آینه‌ای به بیعت خورشید می‌رود. (گلمرادی،
همان، ص ۴۶)

ب) نماد آینه در شعر عرب

جواد جمیل، شاعر معاصر عرب، زبان حال سیدالشهدا را پیرامون زخم‌ها و
جراحت‌هایش، به آینه‌های شکسته تشبیه می‌کند که حقیقت و روشنای راه را منعکس می‌کند:

کان یقول اذا ما تکسر / جرحی / فصار مرايا (انصاری، ۱۳۸۹، ص ۱۸۷)

«می‌گفت: هنگامی که زخم‌هایم بشکند، آینه می‌شود».

جواد جمیل، آینه را در جاهایی نماد تیرگی هم می‌داند و مقصودش قلب تیره و آلوده
و به تعبیر قرآن، قلب مطبوع و مریض است. وی این واژه (آینه سیاه) را در بیان حالات
«سنان بن انس»، از سرداران سپاه عمر بن سعد که حامل سرهای شهیدان بود، این چنین به
کار می‌گیرد:

مراياک سودا / والشمس تهرب و فی محجریک تثناءُ بْ عقرب (همان، ص ۲۸۷)

«آینه‌های تیره و خورشید از آن گریزان است و در چشمانت عقرب جست‌وخیز
می‌کند».

روشن است که نماد آینه با آن برجستگی و گستردگی که در سروده‌های شاعران
پارسی معاصر دیده می‌شود، هرگز در شعر عرب این روزگار به چشم نمی‌خورد. آینه به
دلایلی که ذکرش رفت، یعنی گرایش شاعران این دوران به بیدل دهلوی، در شعر پارسی
معاصر بسیار پررنگ جلوه‌گری می‌کند و یکی از کلیدواژه‌های سراینده‌گان عاشورایی مانند
عزیزی، سیدحسن حسینی و میرشکاک است.

آری واژه آئینه، جایگاه ویژه‌ای در اشعار پارسی این روزگار دارد و به دلیلی که بیان شد، اثرپذیر از سراینده بلندپایه و پرآوازه، عبدالقادر بیدل دهلوی است؛ همو که به گفته استاد معلم دامغانی:

در سخن غالب نشد چون ما معلم تا کسی ریزه‌خوار خوان عبدالقادر بیدل نشد
 واژه غالب دوپهلوست؛ یکی به معنای چیره و دیگری غالب دهلوی را مراد است. مقصود این که هر کسی بخواهد در سخن چیره گردد و یا چون غالب دهلوی بدرخشد، باید ریزه‌خوار سفره بیدل دهلوی شود. بی‌گمان اگر کسی این واژه را در آثار ادبی احمد عزیزی جستار کند، آن را پرشمارتر از هر کلمه دیگر خواهد دید. شاعران دیگر روزگار ما هم همین گونه کمابیش از کلیدواژه آئینه در سروده‌های خویش برخوردارند. اما این شرایط و اثرپذیری در شعر عرب این روزگار دیده نمی‌شود و پیداست که کلمه آئینه، آن بار معنایی و گویایی و شیوایی را در اشعار آنان نشان نمی‌دهد.

۲. نماد خورشید

الف) نماد خورشید در شعر معاصر پارسی

کاربست واژه خورشید به ویژه برای شخص حسین بن علی علیه السلام، بیش از واژگان دیگر است. سترگی، شکوه، درخشش و فروزانی، زداینده تیرگی‌ها و سیاهی‌ها، بداهت و انکارپذیری یک حقیقت، فیض‌بخشی، جاذبه و بخشش نیرو و حیات، همه در این ستاره گران‌مایه متجلی است. از این رو گل کردن خورشید بالای نیزه به گونه‌ای که در مثنوی علی معلم آمده است، شعر را هنرمندانه‌تر و پرجاذبه‌تر می‌نماید:

روزی که در جام شفق مل کرد خورشید بر خشک چوب نیزه‌ها گل کرد خورشید
 شید و شفق را چون صدف در آب دیدم خورشید را بر نیزه گویی خواب دیدم
 خورشید را بر نیزه آری این چنین است خورشید را بر نیزه دیدن سهمگین است

(معلم، ۱۳۸۵، ص ۷۷)

علی‌رضا قزوه با اشاره به تلاوت قرآن از سر بریده‌ی امام علیه‌السلام بر فراز نیزه که از مقاتل و کتب تاریخی نهضت حسین علیه‌السلام وام گرفته است، او را خورشیدی می‌داند که قرآن می‌خواند:

بر نیزه‌ها تلاوت خورشید دیدنی است
قرآن کسی شنید از این دلنوازتر؟
(قزوه، ۱۳۸۶، ص ۱۸)

نیز می‌گوید:

از شرق نیزه مهر درخشان برآمده است
وز حلق تشنه سوره قرآن برآمده است
(همان، ص ۳۶)

سعید بیابانکی در غزل «شمس‌الشموس»، بی‌سر دیدن خورشید از نظرگاه زینب علیه‌السلام پیامدی چون شب دارد که بسیار سنگین و غم‌رنگ است:

همین که روز بر آن دشت طرحی از شب ریخت
نظاره کرد چو شمس‌الشموس بی‌سر را
به گوش گوش فلک ناله ناله یارب ریخت
زمین برای همیشه سیاه شد چون شب
ز چشم‌های ترش هرچه داشت گوهر ریخت
(فروغی جهرمی، ۱۳۸۵، ص ۲۱۷)

احمد عزیزی در مثنوی «بیات نینوا»، شهیدان عاشورا را خورشیدها می‌خواند:
پس چه شد آن سایه‌ها و بیدها
پس کجا رفتند آن خورشیدها
(عزیزی، ۱۳۹۰، ص ۱۹۱)

هم‌چنین سرهای روی نیزه‌ها را به خورشیدهای روی نیزه‌ها تمثیل می‌کند:
ای اسیر لشکر سرنیزه‌ها
ناظر خورشیدها بر نیزه‌ها
(همان، ص ۳۰۸)

و در بیت دیگری از همان کتاب، خورشید (سید شهیدان) را طرح می‌کند که سایه‌ها و مرغان در تلاطم دشت او را گم می‌کنند:

از چه این مرغان تلاطم می‌کنند
سایه‌ها خورشید را گم می‌کنند
(همان، ص ۱۹۲)

عزیزی در مثنوی «زخم زیبایی» که گویی تفسیری است از عبارت زینب کبری (ما رأیتُ أُلّا جمیلاً) (سید بن طاووس، ۱۳۴۸، ص ۱۴۳)، شهادت امام را در منظر او به مردن خورشید مانند می‌کند:

در نگاه سرخ تو گل جان سپرد
روبه روی چشم تو خورشید مرد
وی در کتاب خورشید از پشت خیزران، در نوحه‌ای ساده و بی تکلف، سیدالشهدا را «خورشید انور» می‌خواند:

خورشید انور را ببین رو به میدان است
زهرای اطهر را ببین دیده گریان است
(عزیزی، ۱۳۸۱، ص ۵۷)

بهر روز سپیدنامه، وضعیت سر امام را در تشت زر به خوبی تصویر می‌کند:
دریا تلاوت می‌کند خورشید را در تشت زر آینه افشا می‌کند در حیرتش خون جگر
(گلمرادی، همان، ص ۸۸)

سلمان هراتی هم چون احمد عزیزی، از ۷۲ خورشید می‌گوید:
هفتاد و دو آفتاب از ایمان / که قوام زمین / در قیامشان نشسته بود / ... اسب سحر شیهه‌ای
کشید / هفتاد و دو آفتاب / از جنگل نیزه برآمد. (گلمرادی، همان، ص ۲۱۷-۲۱۸)
ضیاءالدین ترابی هم همان تصویرسازی‌های معلم و عزیزی و سپیدنامه را در خورشیدسان دانستن امام، اما در قالب شعر سپید می‌نماید:

تا آفتاب می‌نگرد ماه تشنه را / ... بر نیزه برهنه که خورشید می‌برند ... (همان، ص ۴۷-۴۸)
و استاد مشفق کاشانی در ترکیب‌بند عاشورایی‌اش، نیزه و سنان را مشرق خوانده که خورشیدها (سرها) از آن جا طلوع کرده و تابان است:

تن‌ها جدا از پیکر و در خاک شد نهان
سرها چو مهر سرزده از مشرق سنان
(مشفق کاشانی، ۱۳۸۸، ص ۲۵۹)

و شواهد بسیار دیگر از شعر معاصر پارسی در این باره که امام علیه السلام را به خورشید تشبیه می‌کنند.

ب) نماد خورشید در شعر معاصر عرب

در شعر معاصر عرب، این‌گونه تصویرسازی‌ها دیده می‌شود؛ اما کم‌رنگ‌تر از شعر پارسی معاصر. پولس سلامه - شاعر مسیحی لبنانی - سر بریده سالار شهیدان را پاره و پرتو خورشید می‌نامد:

و هامه كشعاع الشمس قد فصلت عن أمها الشمس فالأضواء في حجب

(سلامه، ۱۴۲۵، ص ۳۰۷)

«و سرش مانند پرتو خورشید که از اصل و مادر خویش گسسته، و روشنایی در پرده‌هاست».

کاظمی گویی تصویرسازی معلم را با اندکی تفاوت پیرامون خورشید بر نیزه به شعر عربی می‌کشاند:

رأسك يابن الظهر شمس الصباح تشرق من بين رؤوس الرماح

(الکاظمی، ۲۰۰۶، ص ۳۸)

«سر تو ای پسر پاکی به سان خورشید صبحگاهی، از میان سرنیزه‌ها می‌دمد».

فرطوسی هم از خورشید به عنوان نماد زیبایی یاد می‌کند و حضرت سکینه عَلَيْهَا السَّلَام را در بیابان کربلا، چونان خورشیدی تصویر می‌نماید که علی اصغر مثل عقابی در آغوش اوست؛ نیز مانند گل سپید بابونه که گل سرخ شقایق را می‌بوسد:

عانقته و هی التریا دموعا و هو النسر فی عناق ذكاء

قبلت ورده الشفیق بغصن کان غصن الاقاحه البیضا

(الفرطوسی، ۱۹۷۸، ج ۳، ص ۳۳۲)

«وی را در آغوش کشید. اشک‌هایش مثل کوبک تریا و علی هم چون عقابی در بغل خورشید بود. با شاخه گل‌های بابونه سپید بر گل شقایق بوسه زد».

سیدرضا هندی هم غروب خورشید آل‌علی عَلَيْهِ السَّلَام و مجاهدان کربلا و آثار غمرنگ فراقشان را سروده است:

و قد أفلتم و فيكم كربلا سَعِدَتَ / حالت لفرقتكم أياماً فقدت / سوداً و كانت بكم بيضاً
ليالينا (السيد الموسوي، ۱۴۰۹ق، ص ۴۹)

«خورشیدتان در کربلا غروب کرد و آن جا با شما سعادت‌مند شد و ما که روزگاری
شب‌هایمان به واسطه شما فروزان می‌شد، اکنون با هجرانتان تاریک گشت».

۳. نماد آب

داستان عطش و آتش و آب در عاشورای کربلا، داستان پرآوازه‌ای است که وقتی با التهاب
و بی‌قراری کودکان درآمیخته می‌شود، بسیار جان‌سوز است. واژه عطش و آب، کلیدی‌ترین
واژه مرثیه‌سرایان و روضه‌خوانان برای اثرگذاری بر مشتاقان امام حسین علیه السلام به شمار
می‌آید که با همه حماسه کربلا گره خورده است. ماجراهای سیدالشهدا، علی اکبر،
علی اصغر، عباس، دیگر فرزندان بنی‌هاشم علیهم السلام و اهل خيام و اصحاب، به گونه‌ای رنگ
و بوی تشنگی و بی‌قراری برای آب دارند. این ارتباط ناگسستنی آب و عطش و عاشورا،
تا جایی است که در آداب مذهبی شیعیان، هر آب‌نوشیدنی سزای سلام بر حسین علیه السلام
است. امام سجاد علیه السلام از چند واژه‌ای که بر سر مزار سیدالشهدا نوشتند، به واژه
عطشان اشارت نموده‌اند: «هذا قبرُ حسين بن علي بن ابي طالب الذي قتلوه عطشاناً»
(محدثی، ۱۳۷۶، ص ۳۱۷) «این مزار حسین بن علی بن ابی‌طالب است که او را با لب تشنه
کشتند».

پلیدی و قساوت قاتلان عاشوراییان در ماجرای تشنگی اردوگاه امام حسین علیه السلام و
دلیری‌ها و تکاپوی بنی‌هاشم و یاران برای فراهم آوردن آب و نیز صبوری بر عطش،
شاعران بسیاری را در عرصه ادبیات معاصر پارسی و عربی برانگیخته است تا درباره این
مسئله و پرسمان اساسی به سرایش شعر پردازند. اکنون به پاره‌ای از میان هزاران هزار
بیت اشاره می‌شود:

الف) نماد آب در شعر معاصر پارسی

واعظ قزوینی می‌گوید:

فتاد از شفق آتش سپهر را در دل
دمی که العطش از کربلا به اوج رسید
سراب نیست به صحرا و موج نیست به بحر
زیاد تشنگی اش بحر و بر به خود لرزید
نگرید ابر بهاران مگر به یاد حسین
ننوشد آب گلستان مگر به لعن یزید
(فروغی جهرمی، همان، ص ۱۵۸)

استاد بزرگ مشفق کاشانی، شرح شکوه و حماسه حضرت ابوالفضل علیه السلام را در نقش ساقی و سقای کربلا چنین آورده است:

شعله‌ور آمد ز دود آه ابوالفضل
آینه آب در نگاه ابوالفضل
از جگر آب مشک ریخته بر خاک
موج عطش خیمه زد ز آه ابوالفضل
(مشفق، همان، ص ۲۹۷)

سیدحسن حسینی از جریان جاودانه و چشمه‌سارانه دستی می‌گوید که در طلب و حمایت آب از پیکر افتاد:

ز آن دست که چون پرده بی‌تاب افتاد
بر سطح کرخت آب‌ها تاب افتاد
دست تو چو رود تا ابد جاری شد
ز آن روی که در حمایت آب افتاد
(مجاهدی، ۱۳۷۶، ص ۶۵)

نعمت آزر، لب سقای کربلا را عطشان، ولی همت بلند و دریایی‌اش را سیراب می‌بیند:

تا ابد برخی آن تشنه شهیدم که فرات
شاهد همت و سیراب و لب تشنه اوست
آن جوانمرد که لب تشنه ز دریا بگذشت
زان که دریا به بر همت او کم‌تر جوست
(مجاهدی، ۱۳۷۹، ص ۷۵)

قزوه، جوشش شهد شهادت را در شریان تشنگان می‌نگرد؛ آن گونه که خنده و سرور شهیدان عشق هیبت شمشیر را می‌شکند:

باده به دست تو کیست؟ طفل شهید جنون
 پیر غلام تو کیست؟ عشق علیه السلام
 در رگ عطشانان شهد شهادت به جوش
 می شکند تیغ را خنده خون در نیام
 ساقی بی دست شد؛ خاک ز می مست شد
 میکده آتش گرفت سوخت می و سوخت جام
 (قزوه، ۱۳۹۰، ص ۳۵)

علی رضا قزوه در ترکیب‌بند نغز و نینوایی‌اش، با مضمون و ریختاری عارفانه - عاشقانه و متفاوت از دیگر ترکیب‌بندها و حتی غزل‌ها که یا با ادبیات حماسی یا ادبیات رثایی؛ داستان عطش و آب را طرح می‌کنند، این گونه می‌سراید:

تیری زدی و ساقی مستان ز دست رفت
 سنگی زدند و کوزه لب تشنگان شکست
 شد شعله‌های العطش تشنگان بلند
 باران تیر آمد و بر چشم‌ها نشست
 تا گوش دل شنید صدای الست دوست
 سر شد «بلی» ی تشنه لبان می الست
 ناگاه بانگ ساقی اول بلند شد
 پیمانہ پر کنید هلا عاشقان مست
 باران می گرفت و سبوها که پر شدند
 که در موج تشنگی چه صدف‌ها که در شدند
 (قزوه، ۱۳۸۶، ص ۳۲-۳۳)

کاووس حسن‌لی هم قصه عطش را در کربلا بسیار شدید بیان نموده؛ اما در دیدگاه او، عباس علیه السلام و عاشوراییان چنان دشمن را تحقیر و بی‌چاره کرد که از سر ناچاری با مشک در ستیز شدند؛ و البته این آب بود که در برابر آن همه شکوه شرمنده شد:

آسمان کربلا آن روز آتشبار بود
 آن زمین سوخته دریایی از اسرار بود
 کوچه‌های آسمان پر بود از بوی عطش
 آب هم چشم انتظار لحظه ایثار بود
 با طلوع زخم یاران تشنگی از یاد رفت
 دشمن از بیچارگی با مشک در پیکار بود
 پیچ و تاب داشت آب دجله از شلاق شرم
 چرخ بی تقصیر هم در حال استغفار بود
 (حسن‌لی، ۱۳۷۹، ص ۵۳)

خسرو احتشامی، عظمت سقای تشنه‌کامان را به زیبایی می‌ستاید که آب شرمسار از او و برای زیارتش قامت افراشته است؛ سقای وفایه‌ای که با وجود عطش و آتش، به آب نه گفت:

ای بسته بر زیارت قدّ تو قامت آب
 در ظهر عشق عکس تو لغزید در فرات
 دستت به موج داغ حباب طلب گذاشت
 بر دفتر زلالی شط خط «لا» کشید
 می خوانمت به نام ابوالفضل و شوق را
 شرمندۀ محبت تو تا قیامت آب
 شد چشمۀ حماسه ز جوش شهامت آب
 اوج گذشت دید و کمال کرامت آب
 لعلی که خورده بود ز جام امامت آب
 در دیدگان منتظرم بسته قامت آب
 (مجاهدی، ۱۳۷۷، ص ۱۷۰)

احتشامی هم چنین از این اندوه و خسران می‌گوید:

آب پای تپه‌ها می‌شست زخم دشت را
 شهریار عشق در گرم بیابان خفته بود
 از شرار تشنگی پر بود جوی خیمه‌ها
 اسب با زین تهی می‌رفت سوی خیمه‌ها
 (احتشامی، ۱۳۸۶، ص ۲۵۳)

و عطش در آن بیابان چنان به اوج رسیده بود که حتی خواب آب هم روا نبود:
 سرخ غروب بود و عطش آه می‌کشید
 در دیده خواب آب هم آن‌جا حرام بود
 (همان، ص ۲۵۱)

و اهالی کفر چنان سد راه ساقی شده بودند که در شط فرات پرنده پر نمی‌زد. تصویر
 آب، اندیشه طفلان را محاصره کرد و تنها درد احساس می‌شد و درد: راهیان کفر بسته راه
 شط؛ پر نمی‌زند در فرات بط. فکر کودکان: آب، آب، آب؛ ذکر هر زبان: درد، درد، درد.
 قیصر، شکوه و شرف سقا را فراتر از دنیا دیده؛ تا جایی که آسمان‌ها در اشتیاق بوسه
 بر آن ماه شدند:

هفت آسمان افتاد در آینه آب
 تا لحظه‌ای رد نگاهت را ببوسد
 (امین پور، ۱۳۸۰، ص ۱۰۲)

نه تنها آب در برابر سترگی سلوک و شکوهمندی حرکت عباس علیه السلام و دستانی را که
 برای تشنه کامان کربلا، از سر وفا فدا کرد، همواره شرمسار است که خورشید هم از تماشای
 آن دستان بریده خجل می‌نماید. محسن احمدی در غزلی به این مورد پرداخته است:

خون از نگاه تشنه گل شعله می‌کشد
من از گلوی آب شنیدم که آفتاب
داغ است بی‌قراری گل‌های پرپرت
می‌سوزد از خجالت دست برادرت

(صحتی سردرودی، ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۲۲۹)

و آن مضمونی که بیش‌تر در غزل معاصر به چشم می‌خورد، این که لب‌های آب فرات، تشنه و در عطش لب‌های عباس ع بود و از فداکاری او در شرم فرو رفته بود. نصرالله مردانی زبان به این حقیقت می‌گشاید:

حرّ آزاده شد از چشمه مهرت سیراب
آب شرمنده ایثار علم‌دار تو شد
که به میدان عطش پاک شد و پاک گذشت
که چرا تشنه از او این همه بی‌پاک گذشت
رود لب تشنه لب‌های تو صد رود فرات
بر تو بستند اگر آب سواران سراب
دشت دریا شد و آب از سر افلاک گذشت

(همان، ص ۳۰۰)

قیصر امین‌پور در منظومه *ظهر روز دهم*، قصه عطش را به ویژه برای کودکان بسیار درآورد و جانکاه می‌نگرد:

آتش سوز و عطش بر دشت می‌بارید / در هجوم بادهای سرخ / بوته‌های خار می‌لرزید ... /
سایه‌ها را اندک اندک / ریگ‌های تشنه می‌نوشتید / زیر سوز آتش خورشید / آهن و فولاد
می‌جوشید / دشت غرق خنجر و دشنه / کودکان در خیمه‌ها تشنه / آسمان غمگین، زمین
خونین (امین‌پور، ۱۳۷۳، ص ۶)

وی در پایان منظومه، دیگر بار از ماجرای عطش تشنگان در *ظهر عاشورا*، اما با سیاقی عاشقانه به یاد می‌آورد:

روز عاشورا است / باغ گل لب تشنه و تنه‌است / عشق اما هم‌چنان با ماست (همان، ص ۱۷)
موسوی گرمارودی هم در ترکیب‌بند *عاشورایی‌اش*، روان‌گشتن فرات را پس از رخداد کربلا بی‌جا و ناروا می‌بندد:

آه ای فرات! کاش تو هم می‌گریستی
آسوده بی‌خروش روان بهر کیستی

(همان، ص ۵۱۱)

وی در تشبیهی تازه و نوپدید، حضرت علی‌اصغر علیه السلام را به «ساقه ریواس» تشبیه می‌کند و از التهاب تشنه‌کامی‌اش سخن می‌سراید:

چون ساقه‌های تازه ریواس ترد بود از تشنگی اگر چه بسی التهاب داشت

(همان، ص ۵۱۴)

با نگاهی به ترکیب‌بندهای سبک محتشم کاشانی درباره واقعه کربلا، همگی بندی یا بیت و یا ابیاتی را به ماجرای تشنگی می‌پردازند. محمدحسن زورق در ترکیب‌بند «سرق» از کتاب خورشید در خون، در بیت دوم از بند نخست، این ماجرا را تصویر می‌کند:

آتش به آسمان زند از سوز تشنگی بر روی خاک، سینه سقای کربلا
یک جرعه آب حسرت یک کاروان دل است می‌سوزد از عطش دل صحرای کربلا
یک قطره آب خواهش اطفال تشنه بود خون بود چشم رود ز غوغای کربلا
می‌سوخت از شراره جانکاه زندگی موسای عشق در دل سینای کربلا

(زورق، ۱۳۸۶، ص ۲۱)

و محمدی نیکو در غزل بسیار زیبا و مانای خویش می‌گوید:

عطش و آتش و تنهایی و شمشیر و شهادت خبری مختصر از خاطره کرب و بلایت
کاش بودیم و سر و دیده و دستی چو ابوالفضل می‌فشانیم سبک‌تر ز کفی آب به پایت

(گلمرادی، همان، ص ۱۶۲)

و اما یکی از رباعی‌های متفاوت و برجسته در این باره، از آقای حسن احمدزاده است

که انتخاب را شرمنده آن ساقی سترگ می‌داند:

ای تشنه لبی که آب شرمنده اوست تا صبح جزا سحاب شرمنده اوست
در اوج عطش گذشتی از آب فرات والله که انتخاب شرمنده اوست

(مجاهدی، ۱۳۷۹، ص ۲۸۵)

ب) نماد آب در شعر معاصر عرب

اغلب عاشوراسرایان عرب در روزگار معاصر، قصه تشنگی و بی‌آبی در صحرای نینوا و بی‌قراری زنان و کودکان و جنگاوران را با درد و اندوه سروده‌اند. بی‌گمان، غم‌رنگ‌ترین و دردناک‌ترین واقعه تاریخ - با ویژگی‌های منحصر به فردش - واقعه کربلاست و سوزناک‌ترین مسأله در آن نيمروز جاودانه، مسأله عطش و قحط آب از سوی لشکر تیرگی بوده و هست. جمال‌الدین هاشمی درباره آب و عطش می‌گوید:

وَهَزَّ لَوَاكُ أَنْيْنَ السَّفَارِ
فخضت الفرات و جيش الطُّغَاءِ
يَصْعَدُهُ عَطَشٌ مَوْجِعٌ
و كظَّ الظما قلبك المستشيط
به غصَّ شاطئه الممرع
و قد ضمَّك المنهل المترع
و حاولت عباً و لكتِّما
اصاب بك المنظر المفجع

«صدای ناله کودکی که تشنگی دردناک ناله‌اش را بلند می‌کند، پرچم تو را می‌لرزاند. به فرات ورود کردی؛ حال آن‌که جنگجویان سرکش، کرانه حاصلخیزش را بسته بودند و در حالی که چشمه‌سار سرشار از آب دورتادور تو را گرفته بود و تشنگی قلب سبک‌سیر تو را لبریز کرده بود، کوشش ورزیدی که خویش را سیراب کنی، ولی صحنه‌های دردآور را به یاد آوردی.»

هاشمی نیز عطش سیدالشهدا را سرچشمه عنایات و الطاف تلقی کرده که مایه مانایی و جاودانگی او شده است:

عَطَشُ السَّبِطِ صَارَ مَنبِعَ الطَّافِ
يُرَوِّي الخلود بالالاء
(همان، ص ۲۱۶)

«تشنه کامی پسر پیغمبر ﷺ، سرمنشأ الطافی شد که ماندگاری را به موهبت آن سیراب می‌کند.»

آری اگر بی‌آبی در آن برش تاریخی و حماسی رخ نمی‌نمود، هرگز کربلا و واقعه عاشورایش این چنین و با این مظلومیت گسترده جلوه‌گری نمی‌نمود.

بدرالشاکر سیاب، بی‌قراری کودکانی چون علی اصغر را به پرنده‌ای مانند کرده که از سختی عطش پرکشیده و در کرانه آب جان سپرده است:

فاهتزّ واختلج إحتلاجة طائر
ظمان رفّ و مات قرب الماء

(بحرالعلوم، ۱۴۲۸، ص ۱۰۴)

جواد جمیل گویی از تعابیر و جان‌مایه‌های شعر نصرالله مردانی^۱ وام گرفته و به زبان عربی سروده است. شعر مردانی از نظر گذشت:

بود لب تشنه لب‌های تو صد رود فرات
رود بی‌تاب کنار تو عطشناک گذشت

(صحتی سردرودی، همان، ص ۳۰۰)

و جواد جمیل گفته است:

ظلمت الیک الأنهار الخجلی
و أو مات البحار

(انصاری، ۱۳۸۹، ص ۱۶۸)

«رودهای شرم‌آلود تشنه تو هستند و دریاها دیده به سوی تو دوخته‌اند».

بولس سلامه کم مانده که از زمزمه آبگیرها و جویباران، صدای اندوه را بشنود و در

نسیم صبا ناله‌های غم‌انگیز را؛ از این رو چنین می‌سراید:

أکادُ أسمع فی همس الغدیر
و فی نسیم الصبا أهات مکتب

(سلامه، ۱۴۲۵، ص ۳۰۷)

«مرگ با شهادت در فرهنگ عاشورا، از آب گوارا فراتر و از غسل مصفا شیرین‌تر

است»؛ همان بیان عاشقانه‌ای که از زبان حضرت قاسم بن الحسن عائمه (أحلی من العسل) و

احوال عاشقانه دیگر حماسه‌آفرینان آن سامان ترنم شد:

حللت الطّف حیث الموت أحلی
من الماء الزلال إذا تهادی

(آل‌طعمه، ۱۴۲۲، ص ۸۴)

۱. مردانی در غزل دیگری از این حماسه چنین یاد کرده است:

فرات مهربانی تشنه لب‌های عطشانت
تو آن دریای ایتاری که در باور نمی‌گنجد

(آذر، ۱۳۸۸، ص ۴۶۸)

«به بیابان کربلا در آمدی؛ جایی که به هنگام تقدیم شدن مرگ، آن را شیرین تر از آب زلال دریافتی».

شگفت این که عشق شیرین و گوارای حسین علیه السلام، چنان شراب جنون خیزی به جنگاوران سرمست عطش نوشاند که مایه هوشیاری و بینایی آنان شد؛ پس چه باک از تشنه‌کامی:

و سقا هم حب الحسین جنوناً منه تُصحو بصائر العقلا

(الفرطوسی، ۱۹۷۸، ج ۳، ص ۳۱۲)

محمدعلی مجاهدی شبیه چنین ابیاتی را درباره سرخوشان جام الست در کربلا سروده است:

روز عاشورا که روز عشق بود جان یاران پر ز سوز عشق بود
بانگ می‌زد ساقی بزم بلا عاشقان را آشکار و برملا
کای گروه باده خواران الست باید از جام بلا گردید مست

(مجاهدی، ۱۳۷۶، ص ۲۰۱)

و به گفته سعید بیابانکی:

آرزوی آب هم این‌جا عطش نوشیدن است خواهد آمد العطش‌ها را جواب از نیزه‌ها
(آذر، ۱۳۸۸، ص ۶۰۶)

و هم‌چنین بنابه سروده فرح بازدار، سقای عشق به جای آب، جام باده از دست عشق نوشید:

عطش ماند و سقای سرمست عشق که نوشید جام می از دست عشق
(آذر، همان، ص ۶۱۹)

در این میان زیباترین سروده‌ها، اشعاری است که از ماجرای عطش و آب و سقای کربلا، به غم و حسرت و مرثیه بسنده نکنند؛ بلکه حماسه بزرگ و پرآوازه و جاودانه آن را با رنگ و ضرباهنگ کلمات حماسی و هنرورزی‌های عاشقانه و شکوهمند بیان کنند؛ هنری که عمان سامانی در گنجینه الاسرار به رخ می‌کشد:

جانب اصحاب تازان با خروش
کرده از مشک یقین آن مشک پر
می‌گرفتی از شط توحید آب
تا قیامت تشنه‌کامان ثواب
بر زمین آب تعلق پاک ریخت
وز تعیین بر سر آن، خاک ریخت
مشکی از آب حقیقت پر به دوش
مست و عطشان همچو آب آور شتر
تشنگان را می‌رساندی با شتاب
می‌خورند از رشحۀ آن مشک آب
(آذر، همان، ص ۳۸۳-۳۸۴)

حسین کاشف‌الغطا با این رویکرد، در برابر عطش و آتش و بی‌قراری‌های یاران و اهل
خیام، از دلیری‌های سقا می‌گوید که زمین تشنه را با خون دشمنان زبون سیراب نمود:

ظام تفتط قلبه ظمًا و با
الحملات منه ترنوی الغبراء
(بحرالعلوم، ۱۴۲۸، ص ۴۹۴)

«تشنه‌کامی که قلبش از سوز عطش تکه پاره شد و زمین با یورش‌های وی از خون
خصم سیراب گشت».

مهدی مطر، کرامت، احسان و اینار سقای کربلا را با وجود عطشناکی و اندوه‌باری‌اش
سروده است:

لیبک ظام حلّوّه عن الرّوی
و براحتیه من المکارم أبجر
(البحرانی، ۱۴۲۶، ص ۵۸۰)

«لیبک آن تشنه‌کام را که از سیراب گشتن، محروم‌ش کردند؛ ولی در دست‌هایش
دریایی از کرامت و بخشندگی بود».

آتش تشنگی چنان دردآور و غمرنگ است که سرایندگان عرب با نگاه به عاشورا و
داستان اندوه‌بار عطشناکی‌اش، گاهی با زبان شعر به دعا و یا نفرین چیزها و یا کسانی
بپردازند:

مَضَوَا عِطَاشِي وَ لَكِنْ رَوَّوْا الخدما / لیسقِ عهدکم صوب الغمام فما / سقاکم النهر عذب الماء
ظامینا. (الهاشمی، ۱۴۰۶، ج ۱، ص ۴۸)

«عطشان گذشتند ولی تیغها را سیراب کردند؛ بارش ابرها روزگارتان را سیراب کند! [زیرا] آب شیرین و گوارا، تشنه کامانتان را سیراب نمود!»
هاشمی نیز در این باره نفرین سرایی می‌کند:

لا بلّ ذا غلّة نهر قتلت به
موری الفؤاد أوماً و هو مطرّد
(الهاشمی، همان، ج ۱، ص ۴۶)
«تشنگی رودخانه‌ای که تو در ساحلش شهید گشتی، هیچ‌گاه برطرف نگردد و همواره از عطش شعله‌ور باشد!»

و سرانجام در لسان جواد جمیل، حسین علیه السلام همانند ابری است که تشنگی وی را در برگرفته بود. او به سان نیزه‌ای بلند و بر فراز است و رود فرات در برابرش پست و ریز:
كان الحسين غيمة / حاصرها العطش / و كان الحسين طويلاً كرمح / و كان الفرات ضئيلاً ضئيلاً (انصاری، همان، ص ۲۵۰)

به هر روی، آب در شعر معاصر عرب هم چونان شعر معاصر پارسی، به عنوان یکی از رموزها و نمادهای عاشورا در بیان آن حماسه سترگ، برجسته می‌نماید. بی‌گمان در این میان، شعر پارسی معاصر از زوایای فزون‌تر و نازک‌خیالی‌های برتر و مضامین تازه‌تر و با طراوت‌تر برخوردار است. آنچه شعر عرب را برجسته‌تر از سروده‌های پارسی معاصر نشان می‌دهد، قصاید آنان است. پارسی معاصر از نظر کمیت قصیده‌سرایی، غنی نیست و شاعرانش بیشتر به مثنوی و غزل رو آورده‌اند. قصاید عرب معاصر، ماجراهای تشنگی عاشورا را به خوبی طرح نموده؛ اما در قیاس با غزلیات و مثنوی‌های پارسیان در این روزگار، از نظر تصویرسازی و مضمون‌پردازی، قوت و ظرافت کم‌تری دارند.

۴. نماد شیر

الف) نماد شیر در شعر معاصر پارسی

شیر به عنوان نماد دلیری و شجاعت در اشعار سراینندگان پارسی، جایگاه خاص خود را دارد. این واژه پیش از ماجرای عاشورا، برای امیرمؤمنان علی علیه السلام به کار می‌رفته و جالب این‌که یکی از القاب آن انسان پرشگفت، اسدالله (شیر خدا) است:

در نجف شیر زمان‌ها خفته بود
ورنه داغت را شقایق گفته بود
(عزیزی، ۱۳۹۰، ص ۱۸۰)

یا:

شیون بادی است جاری هر طرف
نالۀ شیری است از سمت نجف
(محمدزاده، ۱۳۸۶، ش ۱۵۲۸)

پس از آن برای سرزده‌شیران عاشورا، به سبب دلاوری‌های آن قوی‌دلان در برابر دشمن زبون، کاربرد ی بجا و سازمانده داشته است. رویداد ظهر عاشورا به‌گونه‌ای بوده که بایستی برای تجلیل و گرامی‌داشت قهرمانانش با القاب و اوصافی فراتر از شیر و دلیر یاد نمود. آنانی که در نبرد نابرابر از نظر جنگ‌افزار و شمار جنگاوران و امکانات دیگر، مرگ را به ریشخند گرفتند و جوانمردانه و عاشقانه، در اشتیاق شهادت و وصال حق رزمیدند و زیباترین حماسه بشریت را آفریدند؛ حماسه‌ای که به گفته «پوشو تامداس توندون»: «سطح بشریت را ارتقا بخشیده است و خاطره آن شایسته است همیشه بماند و یادآوری شود».
(محسن‌زاده، ۱۳۷۹، ص ۱۱۰)

پس باید از چنین خدامردان مجاهد و سربهداری، آن سوتر از دلیری و شجاعت معمول یاد کرد. لقب شیر، کم‌ترین لقبی است که می‌تواند آن همه دلاوری، بی‌باکی، رهایی، سبک‌باری، حماسه و شکوه و شرف را بر دوش کشد. افزون بر جوانمردان جنگاور، قافله‌سالار صبور و پرخروش و سالار اسیران یعنی زینب کبری علیها السلام هم صلابت و شجاعتی فراتر از شیر دلیر داشت که با فریادها و خطبه‌های آتشین، کوفه و شام و دیگر بلاد اسلامی را بیدار کرد؛ پیام‌رسانی که عامل اصلی ماندگاری عاشورا و برانگیختن خیزش‌های پس از عاشورا شد. از این رو لقب شیرزن برای آن بزرگ‌بانو در سرایش اشعار، کف تجلیل و تکریم اوست.

حسین منزوی در غزل حماسی، شیوا و شورانگیز عاشورایی‌اش، خطاب به سیدالشهدا

می‌گوید:

ای خون اصیلت به شتک‌ها ز غدیران
افشانده شرف‌ها به بلندای دلیران
خرگاه تو می‌سوخست در اندیشه تاریخ
هر بار که آتش زده شد بیشه شیران
(منزوی، ۱۳۷۷، ص ۱۵۰)

منزوی آتش زدن خیمه‌ها در روز عاشورا را آتش افکندن به بیشه شیران دانسته که همیشه در اندیشه تاریخ می‌سوزد و این شاید بهترین تصویرسازی درباره این رخداد غم‌انگیز است که زیبایی و ژرفای معنایی و حماسی دارد.

احمد عزیزی، حضرت عباس علیه السلام را در جایگاه اسدالله الغالب (شیر پیروز خدا) در صحرای کربلا می‌بیند:

چو برقی از نیام باد آمد
ز قعر آهن و پولاد آمد
نمی‌بینی اسد غالب‌تر از او
علی بن ابی‌طالب‌تر از او
(آذر، همان، ص ۲۴۷-۲۴۸)

وی در جاهای گوناگون از آثار و اشعارش، به توصیف حضرت عباس علیه السلام با لقب شیر می‌پردازد و شجاعتش را می‌ستاید:

به بیشه اگر رد شیر نر است
یقین دان که عباس نام‌آور است
(عزیزی، ۱۳۸۱، ص ۴۹)

شاهاکه شیر نر تویی، از دوده حیدر تویی
عباس آب‌آور تویی، عشاق عالم نوکرت
(عزیزی، همان، ص ۳۰)

یل شیر اوژن شمشیر در کف
که ریزد روز هیجا صف روی صف
(همان، ص ۴۳)

نباشد صولت حیدر به یک شیر
مگر شیر نیستان ابوالفضل
(همان، ص ۴۵)

عزیزی به زیبایی و با کاربست ایهام در شعر «نخل و خون»، خطاب به حضرت زهرا علیها السلام شیر سرخ کربلا را از سینه او می‌داند؛ یعنی حسین علیه السلام شیر کربلاست و هم‌چنین محصول شیر سینه اوست که رنگ سرخ داشته و زاینده شهادت است:

ای شبستان حرا آینه‌ات

شیر سرخ کربلا از سینه‌ات

(عزیزی، ۱۳۹۰، ص ۴۹۹)

جلیل دشتی مطلق، سقای کربلا را پرخروش‌تر از شیران توصیف می‌کند:

این جوان کیست که در قبضه او طوفان است آسمان زیر سم مرکب او حیران است

صف به صف می‌شکند پشت سپاه دشمن آذرخشی است که غرنده‌تر از شیران است

(صحتی سردرودی، همان، ج ۱، ص ۶۶۶)

بهمن صالحی در مطلع غزل «سفر سرخ»، امام حسین علیه السلام را شیر خطاب می‌کند و

حماسه عاشورایی‌اش را چنین می‌سراید:

سیل خون تو ز صد وادی نخجیر گذشت بر تو ای شیر، چه در جنگل شمشیر گذشت

(گلمرادی، همان، ص ۱۰۸)

امیر عاملی در مثنوی «در نفس نی شکر انداختند»، می‌گوید:

روز نخستین که حسین بن عشق داد سر زلف به تاراج نی

شیر خدا بود که شد برملا با قلم خون به خط نینوا

(گلمرادی، همان، ص ۱۱۶-۱۱۷)

وی امام حسین علیه السلام را تجلی پدرش یعنی شیر خدا می‌داند که با خامه خون و به خط

نینوا جلوه نمود.

سیدعلی موسوی گرمارودی، در شعر «خط خون»، سالار شهیدان را این گونه توصیف

می‌کند:

تو را باید در راستی دید/ و در گیاه هنگامی که می‌روید/ در آب، وقتی می‌نوشاند/ در

سنگ، چون ایستادگی است/ در شمشیر، آن زمان که می‌شکافتد/ و در شیر، که می‌خروشد/

و... (موسوی گرمارودی، ۱۳۶۳، ص ۱۴۲)

وی در ادامه، امام علیه السلام را فراتر از شیر توصیف کرده، می‌سراید:

هیچ کلام بشری نیست، که در مصاف تو نشکند/ ای شیرشکن، خون تو بر کلمه فزون است.

(گلمرادی، همان، ص ۱۷۷)

شاید سروده‌هایی که حضرت زینب علیها السلام را به شیر تشبیه کرده‌اند و یا شجاعتش را در واژه‌هایی دیگر ولی با همین مراد و مقصود توصیف نموده‌اند، از دیگر شخصیت‌های عاشورایی فزون‌تر است.

زنده‌یاد استاد حمید سبزواری در این باره چنین سروده است:

همسنگر برادر ای خواهر دلیر
ای در صف نبرد کوشنده همچو شیر
(سبزواری، ۱۳۶۷، ص ۴۴۲)

شهریار ملک سخن، هنگامی که به سرایش داستان اسارت پرداخته، حماسه زینب کبری علیها السلام را بدین گونه می‌آغازد:

رسید نوبت زینب که شیرزاد علی است
جهان به حیرت از این سربلند خاتون شد
به دوش پرچم آتش گرفته اسلام
به قصر ابن‌زیاد و یزید ملعون شد
چنان بکوفت به تبلیغ دستگاه یزید
که خود یزید چو مار فسرده افسون شد
(محمدزاده، ۱۳۸۶، ص ۱۱۵۹)

گلوآه‌های «شیرزن»، «شیربانو»، «دختر شیر خدا»، «دختر شیر حق»، و واژه‌های دیگری از این دست، در سروده‌های پارسی معاصر، در وصف حضرت زینب علیها السلام فراوان دیده می‌شود: یکی از رباعی‌های احد ده‌بزرگی را بنگرید:

می‌سوخت چو شمع و پایداری می‌کرد
دل از مژه جای اشک جاری می‌کرد
شب دختر شیر حق به جای عباس
از عترت عشق پاسداری می‌کرد
(ده‌بزرگی، ۱۳۷۳، ص ۵۶)

گرمارودی او را جوهر مردی زنانه و شیرمرد می‌خواند:

ای جوهر مردی زنانه
مردی ز تو یافت جاودانه
در بیشه سرخ غم نوردی
سرمشق کمال، شیرمردی
(فروغی جهرمی، ۱۳۸۵، ص ۲۷۲)

و در غزل «آینه آسمان» از «سیمندخت وحیدی»، شیرزنی که جان علی و فطرت زهراست:

آن شیرزنی که زینب کبراست
جان علی و فطرت زهراست
زینب که رسالت حسینی را
پیغام و پیام روز عاشورا است
(فروغی جهرمی، همان، ص ۲۶۷)

ب) نماد شیر در شعر معاصر عرب

شیر در چکامه‌های حماسی عرب، جایگاه ویژه و خاطرناواری دارد؛ گویی بهترین و گویاترین واژه برای تبلیغ دلیری و شجاعت است. در این میان، چه کسانی از مجاهدان عاشورا سزاوارتر به چنین صفت عالی‌ه‌ای است و کدام حماسه در گذرگاه تاریخ برتر از حماسه شگرف نینواست؟!

علامه سیدمحسن امین عاملی نویسنده مجموعه *اعیان الشیعه* و کتب فاخر دیگر درباره دلیری‌های امام حسین علیه السلام در کربلا می‌گوید:

فارس الحرب معن الطعن والضرب
هزبر الهیجاء قطب رجاها
(الامین، بی‌تا، ص ۳۴۵)

«تک‌سوار کارزار در ضربت شمشیر و نیزه؛ شیر نبرد و مدار میدان پیکار».

عبدالله علایی پاسخ امام علیه السلام را در برابر ذلت خواهی دشمنان برای او، چونان نعره شیری تصور می‌کند که به سمت بیشه می‌راند:

أرادوا به ذللاً فکان جوابه
زئیراً کلیت الغاب حفز للشری
(انصاری، همان، ص ۴۷۴)

«خواهان خواری برای او بودند و او پاسخش به نعره شیری به سمت بیشه‌زار

می‌ماند».

سیدمحمدجمال الهاشمی، حماسه عباس علیه السلام را با آرایه واژگان ستوده است و درباره مجاهدت وی می‌گوید:

أذنش الحسین له فراح كأنه
نسرٌ یحلّق أو هزبرٌ یغضب
(الهاشمی، ۱۹۸۵، ج ۱، ص ۲۳۵)

«حسین علیه السلام اجازه میدان به وی داد و او مانند عقابی پرواز کرد و چونان شیری خشمناک شد.»

ابراهیم نصیراوی اردوگاه حسین بن علی علیه السلام و رهیارانش را به سان شیرانی می‌داند که در پی مقاصد عالی و کندن بنیان ستم و تباهی بودند:

ثارت بک الاسد و العلیاء مقصدها لتحصد الغی ممّن عات أو ظلما

(الحسن، ۱۴۱۸، ص ۲۱۴)

«شیران برای تو و برای دریافت اهداف بلند به پا خاستند؛ تا ستم و گمراهی را از میان ستم‌گران و تبه‌کاران ریشه‌کن نمایند.»

فرطوسی هم عرصه پیکار را همانند جنگلی پر خوف و خطر می‌بیند که همراهان سیدالشهدا هم چون شیران، حکمرانان جنگل هستند:

و جموع الانصار ثاروا لیوثا حین ثاروا لغابة الهیجاء

(الفرطوسی، ۱۹۸۲، ج ۲، ص ۲۶۷)

«گروه یاران مانند شیرها قیام کردند؛ آن‌گاه که در جنگل کارزار خروشیدند.»

ابوالحب درباره شرزه‌شیری چون مسلم بن عقیل در محاصره دشمنان می‌سراید:

فدعوه أن يعطى القيادة مذلة و محال و هو الضیغم الکرار

لم أنس إذ حاطت به أعداؤه و هو الهزبر الاثرس المغوار

(ابوالحب، ۱۳۷۵، ص ۸۰)

«از وی [مسلم] خواستند تا در برابرشان تن به خواری تسلیم دهد؛ اما محال است؛

زیرا او شیری است یورش‌آور. از یادم نرفته که چه سان دشمنان محاصره‌اش کردند؛ او مانند شیری دلیر بی‌باک بود.»

سیدرضا هندی، جوانان در رکاب سیدالشهدا را با تشبیه به شیران دلاور ستوده است:

من ینتد بهم الکرهه ینتدب منهم ضراغمة الاسود غضابا

خفوا لداعی الحرب حین دعاهم و رسوا بعرضة کربلاء هضابا

أسدٌ قد اتخذوا الصوارم حلیة تسربلوا حلق الدروع تیابا

(انصاری، همان، ص ۵۰۲)

«آنان در کشاکش کارزار مانند شرزه‌شیرانند. هنگامی که دشمن به پیکارشان فراخواند، سبک‌بار به سوبش شتافته، تلی از کشته‌ها در میدان کربلا به جای نهادند. شیرانی که شمشیرها آراستند و زره‌ها را پوشاک خود ساختند».

مصطفی جمال‌الدین هم در چکامه «الحسین علیه السلام»، امام علیه السلام و یارانش را شیرانی می‌خواند که حیاتشان بسته به شمشیر است:

عدتم کما کنتم لیوث کربیهة تحیا علی الورق الصیقل و تصحب

(انصاری، همان، ص ۵۱۵)

«شما هم چون گذشته، مانند شیران عرصه پیکار به میدان برگشتید؛ شیرانی که زندگی و حیاتشان به شمشیر وابسته است».

سعید العسیلی حضرت زینب علیها السلام را به سان شیر و فریادهای بیدارگرانه‌اش را نعره‌های شیرانه می‌داند؛ نعره‌هایی از شیری زخم‌خورده که لرزه بر پیکره ستم افکند:

أبوة زارت بعید جراحها فتزلزلت لژیئرها الاقطار

(العسیلی، ۱۴۰۶، ص ۵۴۵)

«آیا وی [زینب علیها السلام] شیری است که اندکی پس از زخمی شدن غران می‌شود و از غرندگی‌اش لرزه بر همه جا می‌افتد؟!».

از این روست که احمد الوائلی درباره هیبت و عظمتش سروده است:

و من هی سبی لکنها تمرغ من جهة المستبی

(الوائلی، ۱۴۱۲، ص ۲۶)

«او که اسیر است؛ اما پیشانی خصم را به خاک آلوده است».

پس در شعر معاصر پارسی و عربی، از شیر به عنوان نماد دلیری و شجاعت و صلابت و خروش و فریاد در ماجرای عاشورا یاد شده است و در این میان، امام حسین علیه السلام، حضرت

ابوالفضل عَلَيْهِ السَّلَام و حضرت زینب عَلَيْهَا السَّلَام بیش از دیگر مجاهدان جبهه حق در سروده‌های شاعران می‌درخشند. شاعران معاصر پارسی بیش‌تر در غزل، مثنوی و رباعی و شاعران عرب اغلب در قالب قصیده، از نماد شیر برای بیان دلاوری‌ها و شجاعت‌ها و جوانمردی‌ها بهره می‌گیرند.

گل سرخ

گل سرخ، لاله، شقایق، ارغوان و واژگانی از این دست، به عنوان نماد طبیعی شهید و شهادت و نیز نماد رزم‌آوران خون‌آلود و زخمی، به ویژه در صحرای کربلا شهره بوده و مرثیه‌سرایان و مدیحه‌گویان درباره شهیدان و جانبازان، اوصاف انواع گل را به کار می‌برند. در ادبیات پارسی از دیرباز، لاله و داغ و یا شقایق و داغ و هردو را با خون ملازم دانسته و چه زیبا و بسزا در شعر عاشورایی جلوه‌گری کرده است. حافظ می‌گوید:

با صبا در چمن لاله سحر می‌گفتم که شهیدان که‌اند این همه خونین کفنان

(حافظ، ۱۳۸۲، ص ۳۸۸)

ای گل تو دوش داغ صبوحی کشیده‌ای ما آن شقایقیم که با داغ زنده‌ایم

چون لاله می‌مبین و قدح در میان کار این داغ بین که بر دل خونین نهاده‌ایم

(همان، ص ۳۶۵)

بر برگ گل به خون شقایق نوشته‌اند که آن کس که پخته شد می‌چون ارغوان گرفت

(همان، ص ۸۶)

صائب تبریزی، لاله را قبلاً داغ‌دار می‌داند و از این رو می‌گوید:

اشک است غمگسار دل داغ دیدگان شبنم کند خنک جگر گرم لاله را

(صائب، ۱۳۶۵، ص ۹۱)

چون لاله در این باغ ندانم به چه تقصیر بر داغ نهادند بنای جگر م را

(همان، ص ۸۳)

وصال شیرازی از سرایندگان چیره‌دست عاشورایی که با سرمشق گرفتن از محتشم کاشانی، ترکیب‌بندهای پربار و باجاذبه‌ای سروده، با همین جانمایه‌های نمادین سخن‌سرایی کرده است:

این لاله‌زار ساخته هامون حسین توست این کرده خاک ماریه گلگون حسین توست
این گلبنی که بیش‌تر از خاک بر تنش تیر و سنان برآمده بیرون حسین توست
(آذر، همان، ص ۲۶۶)

هم‌چنین حجت‌الاسلام نیر تبریزی در ترکیب‌بند مشهورش از این نماد حکایت کرده است:

این لاله شکفته که زهرا ز داغ او چون گل نموده چاک گریبان حسین توست
(آذر، همان، ص ۳۳۴)

آیت‌الله شیخ‌محمدحسین غروی اصفهانی (علامه کمپانی) در ترکیب‌بندی با این مطلع:
بسیط روی زمین باز بساط غم است محیط عرش برین دایره ماتم است
(آذر، همان، ص ۳۵۷)

از نماد لاله و ارغوان و گل و گلستان بهره گرفته است:

زد چو سموم بلا به گلشن کربلا ز داغ آن لاله‌زار شمع رخ ماه سوخت
(آذر، همان، ص ۳۵۷)

یا:

سموم جانسوز کین، زد به گلستان دین ریخت ز باغ خزان سرو و گل و ارغوان
(همان)

استاد حمید سبزواری در آن جایی که می‌خواهد از شهیدان گلگون‌کفن بسراید، چنین ساز سخن می‌نوازد:

گلبرگ سرخ لاله‌ها / در کوچه‌های شهر ما / بوی شهادت می‌دهند
موسوی گرمارودی در شرح امام علیه‌السلام می‌گوید:

در شفق که گلگون است / در فلق که خنده خون است / در خواستن / برخاستن / تو را باید در شقایق دید / در گل بویید. (قزوه، ۱۳۸۶، ص ۱۰۳)

خسرو احتشامی، ظهر روز دهم و داستان عطش و آتش و شعله‌وری خیمه‌ها و خون و شهادت را چنین تصویر می‌کند:

آسمان آرام در شط شقایق می‌نشست ارغوان می‌ریخت در جام وضوی خیمه‌ها
(گلمرادی، همان، ص ۱۳۷۷)

علی‌رضا قزوه خطاب به حضرت علی اصغر علیه السلام، با واژگانی خون‌رنگ و لاله‌گون سخن می‌گوید:

الا ای لاله خونین چه داغی آتشین داری جگرها می‌کنی تا دامن محشر کباب، اصغرا!
(قزوه، ۱۳۸۶، ص ۱۰۳)

احمد عزیزی شاعر بیدل‌گرا و نیز سراینده عاشورایی در سبک انقلاب اسلامی ایران، بیش از شاعران دیگر در روزگار معاصر به تصویرسازی با گل‌ها، به ویژه با لاله، شقایق، ارغوان و گل سرخ پرداخته است. وی با زبان چنین گل‌هایی سخن می‌گوید و کلمات نیکوگزیده‌اش را با رنگ و بوی آن‌ها نقاشی می‌کند. ابیاتی از مثنوی «زخم زیبایی» را از کتاب گران‌سنگ کفش‌های مکاشفه بنگرید:

خاک نرگس گرچه از بینایی است	سرزمین لاله عاشورایی است
دیده‌ام من در شقایق‌ها به عین	اشک زینب خواهر خون حسین
با طلوع لاله گل خم می‌شود	با شقایق‌ها محرم می‌شود
ای شقایق ای گیاه شور و شین	ای گل محبوب دامان حسین
ای شقایق من دل تنگ توأم	من درای سرخ آهنگ توأم
دختر پاک حرا فصل گل است	زخم عاشورایی‌ام در غلغل است
ای نگهبان شقایق در زمین	ای بهار رحمة للعالمین

(عزیزی، ۱۳۹۰، ص ۳۱۰-۳۱۱)

او در مثنوی «نخل و خون» از همان کتاب، از واژگان مذکور مضامین زیبا و رسایی را می‌سراید:

دامن زهرا بهار نینواست
لاله خون پرورده‌ای از این هواست
(همان، ص ۵۰۷)

از دوبیتی‌های کاظم جیرودی است که:

قیامت قامتی قامت به پا کرد
کنار لاله‌های سرخ ایثار
به میثاق خدای خود وفا کرد
نماز عشق را در خون ادا کرد
(کافی، ۱۳۸۸، ص ۶۶۶)

قادر طهماسبی (فرید) در غزلی عاشورایی، ابیاتی را با مضامین سرخ لاله‌گون می‌کند و بهانه‌ای برای گریستن می‌جوید:

ای بهترین بهانه برای گریستن
با نام داغ‌دار تو ای لاله بهشت
وی داغ جاودانه برای گریستن
شش سوی لاله می‌دمد ای چشم باز کن
زیباست هر ترانه برای گریستن
راهی از این میانه برای گریستن
(کافی، همان، ص ۶۷۸)

لاله، ارغوان، شقایق و گلگون و خون در شعر «حماسه» از پرویز بیگی حبیب‌آبادی، فضای آن سروده را کاملاً سرخ و کربلایی کرده تا اثبات کند که بدون این نماد، دشوار و شاید محال است درباره حماسه عاشورا سرودن و حق آن را ادا کردن:

ستاده اسب و شکوهش سوار را کم داشت
تمام دشت به مفهوم لاله‌ها شده بود
افق به سوگ شقایق هزار ماتم داشت
نماز عشق پر از حرف ارغوانی بود
میان باد پر لاله‌ها رها شده بود
ز زمانه شاهد گلگون‌ترین معانی بود
ز خون لاله تمام کرانه رنگین بود
خمیده بود افق بس که داغ سنگین بود
(گلمرادی، همان، ص ۴۰-۴۱)

این‌گونه تصویرسازی‌های هنرمندانه را در مثنوی «عارفان» از زنده‌یاد دکتر سیدحسین

حسینی می‌بینیم:

بیارو به مضمون باغ آوریم
چراغی از آن لاله‌های رشید
من از سوگ آلاله داغم هنوز
در این عرصه شد باغبان ماتشان
هلا عارف خرقة گلگون شهید
سروشی که در عرش نای تو بود
صفایی ندارد ارسطو شدن

ز ره ماندگان را چراغ آوریم
که در خیمه خاک آتش کشید
هوادار مضمون باغم هنوز
که سرخ است چون گل کراماتشان
شقایق‌وش خفته در خون شهید
چه رندانه در گوش جانم سرود
خوشا پرگشودن پرستو شدن

(کاکایی، ۱۳۷۶، ص ۱۴۰-۱۴۱)

احد ده‌بزرگی در منظومه خطبه شام، چند نماد عاشورایی را در یک بیت آورده است:
درون تشت زرین چون شقایق

به خون بنشسته خورشید حقایق
(فروغی جهرمی، همان، ص ۳۱۹)

روضه‌خوانان و مرثیه‌گویان عاشورایی از دیرباز، تکبیتی را درباره حضرت
قاسم علیه السلام می‌خواندند و دل‌ها را به آتش می‌کشیدند:

بر فرس تندرو هر که تو را دید گفت
برگ گل سرخ را باد کجا می‌برد
(مطهری، ۱۳۶۹، ص ۳۶)

ب) نماد گل سرخ در شعر معاصر عربی

شاعران معاصر عرب هم از نماد گل سرخ برای سرایش اشعار عاشورایی بهره می‌گیرند و تصویرسازی، و تشبیهات و استعارات گوناگونی در اشعارشان ساخته و پرداخته می‌شوند. اصولاً تشبیه معقول به محسوس در عرصه هنر و به ویژه شعر برای بیان واقعیت فراسویی و طرح هنرمندانه معنویات و حقایق قدسی، آفرینش فرازبانی و فراملیتی است. اما در این میان در پاره‌ای از زبان‌ها، این تصویرسازی‌ها پررنگ‌تر و دل‌انگیزتر و باگستره فزون‌تری انجام می‌پذیرد. زبان پارسی به سبب گوناگونی بیشتر در ریختار شعری و خاصه برخوردار از ریختار غزل، فراتر از قصاید در ادبیات عرب به خیال‌پردازی، تصویرسازی

و مضمون‌پردازی و نیز تشبیهات و استعارات دل‌انگیز پرداخته است. گفتنی است که پس از انقلاب اسلامی ایران، افزون بر غزل‌سرایان، مثنوی‌سرایانی مانند احمد عزیزی، قیصر امین‌پور، محمدعلی معلم دامغانی، سیدحسن حسینی، فرید طهماسبی و... سبک و سیاق مثنوی را هم رنگ و بوی غزل بخشیدند و از منظومه‌های صرف، فراتر بردند. چنین توسعه‌ها و تحول‌ها در ادبیات عرب، کم‌رنگ‌تر و محدودتر دیده می‌شود؛ هرچند انقلاب اسلامی ایران در تحول این نگاه‌ها در سرزمین‌های سوریه، لبنان، عراق، فلسطین، بحرین و... اثرگذار بوده است. اکنون شواهدی از نماد گل سرخ در سروده‌های عرب معاصر:

وقتی نزار قبانی از نگاه عاشورا و نینوا به جنوب لبنان می‌نگرد، از نماد گل سرخ، ابیاتی گلگون می‌سراید:

سمیتک الجنوب / یا لابساً عباءة الحسين / و شمس کربلا / یا شجر الورد الذی یحترف
الغداء / یا ثورة الارض التقت بثورة السماء!

(قبانی، ۱۹۸۶، ج ۳، ص ۶۲۸)

«تو را جنوب نام نهادم؛ ای کسی که ردای حسین علیه السلام را پوشیده‌ای، و ای آفتاب کربلا! ای درخت گل سرخی که کار و پیشه او از خود گذشتن است! ای انقلاب زمین که با انقلاب آسمان پیوند خورده...!»

گل سرخ در سروده‌های جواد جمیل به عنوان سمبل حماسه حسینی طرح می‌شود. به ابیات مطلع و مقطع یکی از چکامه‌های او نگاهی بیفکنیم:

یوقظ الصبح صوته یشرب الورد / دَ حکایاهُ ترتدیه الجداول

لیجیء الصباح یحمل من کفّ / یه وردا و من رواة مشاعل

(انصاری، همان، ص ۴۶۸)

«آوایش بیدارگر صبح است و گل سرخ حکایاتش را می‌آشامد و جویباران آن را به بلندای خویش آراسته می‌سازند. بایسته است که سپیده به سمت وی بیاید و گل سرخ را از دست‌هایش و مشعل‌ها را از دیدگانش بگیرد.»

مقالح، حسین بن علی علیه السلام را با رمز و نمادهای باران و رود و گل سرخ توصیف می‌کند و هنرمندانه با آن کلمات تصویر نماید:

رأس الحسين / غدا وردة في الحدائي / أنشودة صار لمتبعين / ونهراً و نافذة للمطر

(ابوغالی، ۱۴۱۵، ص ۲۷۹)

«سر حسین علیه السلام گل سرخی در باغستان‌ها شد؛ سرودی برای خستگان و پنجره‌ای برای باران».

بولس سلامه، غم و اندوه شهادت امام علیه السلام و شهیدان کربلا را در پدیده‌های طبیعت از جمله گل سرخ می‌نگرد:

فصوح الورد و إسودت يراعمه / والغم أطفأ زهر المنبت العشب

(انصاری، همان، ص ۱۸۰)

«گل سرخ خشک گردیده و شکوفه‌هایش تیره شد و اندوه، درخشانی گیاهان سبز را خاموش نمود».

جواد جمیل نیز در توصیف شبت بن ربیع که با امام علیه السلام بیعت نمود و سپس نقض پیمان کرد و با پیوستن به سپاه دشمن، فرمانده لشکر باطل گردید، از رمز گل سرخ و زیتون استفاده می‌کند. شاعر با به کار بردن عناصری مناسب در تصویری زیبا، رگ‌های او را چوبین توصیف می‌کند که خون حیات و زندگی در آن جریان ندارد و زیتون، این نماد صلح و دوستی، در وجودش خشکیده و به دشمنی بدل گردیده است:

خشب هذه الشرايين مات الورد / فيها وصوح الزيتون

(انصاری، همان، ص ۲۸۴)

پیش از این در شرح نماد خورشید گفتیم که در شعر فرطوسی، تصویر علی اصغر علیه السلام در آغوش حضرت سکینه، به شقایق در آغوش بابونه مانند شده است و از این نقاشی و تصویرگری شاعرانه، نماد شهامت را بیان می‌کند:

قبت وردة الشقيق بغصن / كان غصن الاقحة البيضاء

(الفرطوسی، همان، ج ۳، ص ۳۳۲)

«با گلشاخته‌های بابونه سپید بر گل شقایق بوسه زد».

آری بهره‌گیری از گل سرخ (لاله، شقایق، ارغوان، رز، گل محمدی و...) در تشبیهات و استعارات شعر معاصر برای تصویر و توصیف شهیدان کربلا، از بدیهی‌ترین و عادی‌ترین خیال‌پردازی‌های شاعرانه است که سرایندهگان معاصر عرب و به ویژه پارسی در این زمینه سنگ تمام نهاده‌اند.

نتیجه

رخداد عاشورا در سال ۶۱ قمری در دشت کربلا، ارزشمندترین قطعه تاریخ بشریت بوده که نه تنها با گذشت روزگاران رنگ نباخته، بلکه به سان آتشفشانی پرشگفت، روزبه‌روز داغ‌تر و فروزان‌تر می‌شود. عاشورا نمایه‌ای است جاودانه از سرمشق‌های معنوی و ارزشی که بر تاریخ و ادبیات جوامع دینی و حتی غیردینی، به سختی اثرگذار بوده و رهنمای ذهن و ضمیر عاشقان، آزادگان و فداکاران به سمت تعالی و رهایی بوده است. رمزاها و نمادهای آن رویداد سترگ، به ویژه در هنر و ادبیات بسیار تأمل‌برانگیز است. آن نمادها به سه دسته طبیعی، دینی و اسطوره‌ای تقسیم می‌شوند. پاره‌ای از نمادهای طبیعی مانند آئینه، خورشید، آب و عطش، شیر و گل سرخ (لاله، شقایق، ارغوان و...) در شعر معاصر پارسی و عربی، به عنوان نمادهای صدق و سلام، بزرگی و نورافشانی، زندگی و فداکاری، دلیری حماسه‌آفرینی و شهادت‌پیشگی، مدار بسیاری از شعرهای آیینی، ارزشی، عرفانی و حماسی بوده و خواهد بود. در این میان شعر پارسی معاصر، به سبب وقوع انقلاب اسلامی ایران و تجربه ارزش‌های یادشده، آشنایی با شاعران بزرگی چون بیدل دهلوی، برخورد با هشت سال دفاع مقدس و نیز گستره فرهنگ مقاومت و شهادت، از کارنامه گسترده‌تر، ژرف‌تر و پربارتری برخوردار بوده است. از این رو، نمادهای عاشورایی در شعر پارسی معاصر، غنی‌تر از شعر عرب معاصر نشان می‌دهد.

فهرست منابع

۱. احتشامی هونه‌گانی، خسرو، *یاقوت و انارستان*، چاپ اول، تهران: نشر تکا، ۱۳۸۶ ش.
۲. امین‌پور، قیصر، *آئینه‌های ناگهان*، چاپ سوم، تهران: نشر افق، ۱۳۸۰ ش.
۳. _____، *ظهر روز دهم*، چاپ اول، تهران: سروش، ۱۳۷۳ ش.
۴. _____، *گل‌ها همه آفتاب‌گردانند*، چاپ چهارم، تهران: مروارید، ۱۳۸۲ ش.
۵. انصاری، نرگس، *عاشورا در شعر پارسی*، چاپ اول، تهران: مجتمع فرهنگی عاشورا، ۱۳۸۹ ش.
۶. آذر، امیراسماعیل، *شکوه عشق (تاریخ و شعر عاشورا)*، چاپ اول، تهران: سخن، ۱۳۸۸ ش.
۷. بیدل دهلوی، عبدالقادر، *کلیات بیدل*، جلد اول، چاپ اول، تهران: الهام، ۱۳۷۶ ش.
۸. حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد، *دیوان حافظ*، چاپ چهارم، به تصحیح بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران: دوستان، ۱۳۸۲ ش.
۹. حسن لی، کاووس، *به لبخند آئینه‌ای تشنه‌ام*، شیراز: هفت اورنگ، ۱۳۷۹ ش.
۱۰. ده بزرگی، احد، *خطبه خون*، چاپ اول، تهران: برگ، ۱۳۷۳ ش.
۱۱. زورق، محمدحسن، *خورشید در خون*، تهران: سروش، ۱۳۸۶ ش.
۱۲. سبزواری، حمید، *سرود درد*، دفتر اول، چاپ اول، تهران: مؤسسه کیهان، ۱۳۶۷ ش.
۱۳. شفیع کدکنی، محمدرضا، *شاعر آئینه‌ها*، چاپ ششم، تهران: آگاه، ۱۳۸۴ ش.
۱۴. صائب تبریزی، محمدعلی، *کلیات صائب*، چاپ سوم، تهران: نشر طلوع، ۱۳۶۴.
۱۵. صحتی سردودی، محمد، *امام حسین و عاشورا در شعر فارسی*، چاپ اول، تهران: پرتو خورشید، ۱۳۹۰.
۱۶. عزیزی، احمد، *خورشید از پشت خیزران*، چاپ اول، تهران: سروش، ۱۳۸۱.
۱۷. _____، *شرحی آواز*، چاپ اول، تهران: برگ، ۱۳۶۸ ش.
۱۸. _____، *قوس غزل*، چاپ اول، تهران: کتاب نیستان، ۱۳۸۶ ش.

۱۹. _____، کفش‌های مکاشفه، چاپ چهارم، تهران: مؤسسه فرهنگی - هنری و انتشارات بین‌المللی الهدی، ۱۳۹۰ ش.
۲۰. فروغی جهرمی، محمدقاسم، نی نامه خورشید، چاپ دوم، تهران: مجتمع فرهنگی عاشورا، ۱۳۸۵ ش.
۲۱. قزوه، علیرضا، باکاروان نیزه، چاپ اول، تهران: سوره مهر، ۱۳۸۶ (۱) ش.
۲۲. _____، عشق علیه السلام، چاپ چهارم، تهران: انتشارات سوره مهر، ۱۳۹۰ ش.
۲۳. _____، من می‌گویم شما بگریید، چاپ هفتم، تهران: سوره مهر، ۱۳۸۶ (۲) ش.
۲۴. کافی، غلامرضا، شرح منظومه نطهر، چاپ دوم، تهران: مجتمع فرهنگی عاشورا، ۱۳۸۸ ش.
۲۵. کاکایی، عبدالجبار، آوازهای نسل سرخ (نگاهی به شعر معاصر ایران)، چاپ اول، مؤسسه چاپ و نشر عروج، ۱۳۷۶ ش.
۲۶. گلمرادی، شیرینعلی، آینه در کربلاست، چاپ اول، تهران: سروش، ۱۳۷۹ ش.
۲۷. مجاهدی، محمدعلی، بال سرخ قنوت، چاپ اول، تهران: سوره، ۱۳۷۶ ش.
۲۸. _____، دریای شعله‌ور، چاپ اول، تهران: حضور، ۱۳۷۷ ش.
۲۹. _____، شکوه شعر عاشورا در زبان فارسی، چاپ اول، قم: پیک جلال، ۱۳۷۹ ش.
۳۰. محدثی، جواد، فرهنگ عاشورا، چاپ اول، قم: نشر معروف، ۱۳۷۴ ش.
۳۱. محسن‌زاده، امین، آفتاب کربلا، چاپ اول، قم: روحانی، ۱۳۷۹ ش.
۳۲. محمدزاده، مرضیه، دانشنامه شعر عاشورایی، چاپ دوم، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۸۶ ش.
۳۳. مشفق کاشانی، عباس، دیباچه تقدیر (مجلد سوم)، چاپ اول، تهران: انجمن قلم ایران، ۱۳۸۸ ش.
۳۴. مطهری، مرتضی، حماسه حسینی، جلد اول، چاپ شانزدهم، تهران: صدرا، ۱۳۶۹ ش.
۳۵. معلم، محمدعلی، رجعت سرخ ستاره، تهران: سوره مهر، ۱۳۸۵ ش.

۳۶. منزوی، حسین، از کهربا و کافور، تهران: نشر زمان، ۱۳۷۷ش.

۳۷. موسوی گرمارودی، سیدعلی، خط خون، چاپ اول، تهران: زوار، ۱۳۶۳ش.

منابع عربی

۱. آل طعمه، سلمان هادی، الحسين في الفكر كربلايی، طبع ۱، بیروت: مؤسسه الفكر الاسلامی، ۱۴۲۲ق.
۲. ابوالحب، محسن، دیوان، نجف: مطبعة الآداب، ۱۳۷۵ق.
۳. ابوغالی، مختارعلی، المدينة في الشعر العربي المعاصر، ۱۴۱۵ق.
۴. الامین، السيد محسن، اعيان الشيعة، بیروت: دارالتعارف، ۱۴۰۶ق.
۵. انصاری، نرگس، عاشورا در آيينه شعر معاصر، چاپ اول، نشر مجتمع فرهنگي عاشورا، ۱۳۸۹ش.
۶. البحرانی، حسین سلیمان، رياض المدح و الرثاء، ط ۱، بیروت: دارالحوراء، ۱۴۲۶ق.
۷. بحر العلوم، مهدی، بدائع الشعرا في رثاء سيد الشهداء، طبع ۱، بیروت: دارالزهراء، ۱۴۲۸ق.
۸. الحسن، عبدالله، ليلة عاشورا في الحديث و الادب، طبع ۱، ۱۴۱۸ق.
۹. سلامه، بولس، مآثر الامام علی بن ابی طالب و الامام الحسين في وجدان بولس سلامه و شعره، طبع ۱، بیروت: دارالحمراء، ۱۴۲۵ق.
۱۰. سيد بن طاووس، اللهوف، تهران: جهان، ۱۳۴۵ش.
۱۱. شيخ مفيد (محمد بن محمد بن نعمان البغدادي)، الارشاد، قم: كنگره جهانی شيخ مفيد، ۱۴۱۳ق.
۱۲. العسيلي، سعيد، كربلاء، طبع ۱، بیروت: دارالزهراء، ۱۴۰۶ق.
۱۳. العلايلي، عبدالله، الامام الحسين، بیروت: دارالمكتبة التربیة، ۱۹۷۲م.
۱۴. الفرطوسی، عبدالمنعم، ملحمة اهل البيت، ج ۳، طبع ۱، بیروت: دارالزهراء، ۱۹۷۸م.
۱۵. قبانی، نزار، الاعمال السياسية الكاملة، ج ۳، طبع ۴، بیروت: منشورات نزار قبانی، ۱۹۸۶م.

١٦. الکاظمی، جابر، دیوان، طبع ٢، بیروت: دارالقاری، ١٤٢٧ق.
١٧. مطر، احمد، الاعمال الشریعة الكاملة، طبع ٢، لندن، ٢٠٠١م.
١٨. الموسوی، موسی، دیوان السید رضا الموسوی الهندی، بیروت: دارالاضواء، ١٤٠٩ق.
١٩. الوائلی، احمد، دیوان، طبع ١، قم: الشریف الرضی، ١٤١٢ق.
٢٠. الهاشمی، سیدمحمدجمال، دیوان، طبع ١، سبهر، ١٤٠٦ق.